

یادگار زریران

یا

شاهنامه گشتاسپ - حماسه ملی ایران قدیم

خاتمه

پس آن موزه^۱ سپید و جامه شاهوار^۲ زربفت و مروارید دوز زریر را که
آبیدرفش در بر کرده بود [بر گزیند، و خود بر باره زریر بر نشیند، و بارگی خود را
بدست فراز گیرد، و اسپ فرازاف کند و دشمن کشتار کند، تا بدانجای رسد که گواهی
گردد پور جاماسب درفش فیروزان را بدنندان گرفته و بدودت کارزار نماید^۳ .

۱- اصل: موك، و موك غير از (موی) معنی نمیدهد و اگر هم معنی داشته، امروز
نمیدانیم. از قضا در رساله (درخت آخوربك) که از نوشتههای قدیمی بهلویست و در ضمن متون
بهلوی در بمبئی چاپ شده این کلمه آمده: «موکم برزبکران نالینم برهنه پایان» (ص ۱۹ فقره
۹ متون بهلوی) و آنجا هم معنی روشنی ندارد و ما آنرا در اینجا (موزك) پنداشتیم که (موزه)
بمعنی چکمه یا نیم چکمه امروز باشد. عقیده پارسیان را هم جویا شدیم آنها هم آنرا در این مورد
موزه پنداشته اند.

۲ - در متن بجای (شاهوار) لفظ (برهمنك) است، عقیده فرنگیان آنست که این
کلمه بمعنی (شاهوار یا جامه شاهوار) می باشد. ولی آقای بهرام گور انکساریا معتقد است که این
لغت بمعنی تبدیل لباس است.

۳- دقیقی گوید (گرامی) را دست در کارزار ببریند و او را بکشتند و این یکی از
اشتباههای او است. بعد از ذکر کشته شدن اردشیر و شیرو و شیدسب گوید:

پس از سروران سپاه	پس (*) تهم جاماسب دستور شاه
نبرده سواری گرامیش نام	بمانند پور دستان سان
یکی جرمة برنشسته سمند	نکو کام زن باره ای بیکزند
به پیش صف چینیان ایستاد	خداوند دادار را کرد یاد
کدامست گفت از شما شیردل	که آیدسوی نیزه جان کسل

(*) پس بضم اول بمعنی پسر .

گرامی گرد، و آن سپاه بزرگ چون بستور را ببینند، همگی بیانگ بلند زیر را یاد کرده و به بستور گویند: بچه قاعده بیرون آمدی. چه ترا هنوز انگشت به تیرافکنی استاد نیست و برهیز و احتیاط رزم ندانی، مبادا که هیونان رسند و ترا کشند، چه آنان زیر را نیز کشند، آنگاه هیونان دو نام در کنند که مائیم کشنده زیر سپهد و مائیم کشنده بستور بسراو؟ ...

آنگاه بستور (گرامی) را گوید که: نوبه پیروزی نگاهدار - گرامی گرد

کجا نامخواست ** هزارانش نام
بر آن اسب گمتی که کوهیست
بگرز و به نیزه بشمشیر و تیر
نتابید با او سوار دلیر
که زور کیان دید و برنده تیغ
دل از کینه کشکان پر سبز
بس از دامن دشت برخاست باد
یکی کرد تیره برانگیختند
ار آن زخم شمشیر و کرد سپاه
درفش فروزنده *** کاویان
که افکنده بودند از پشت پیل
ببفشاند از او خک و بسترد پاک
که آن نیزه نامدار گزین
بگردش گرفتند مردان گرد
بشمشیر دستش بینداختند
همیزد بیکدست گرز ای شکفت
بدانگرم خاکش فکندند خوار

کجا باشد آن جادوی خویش کام
برفت آن زمان بیش او نامخواست
بگشتند هر دو سوار دلیر
گرامی گوی بود با زور شیر
گرفت از گرامی نبرده گریغ
گرامی خرامید باخشم تیز
میان صف دشمن اندر فتاد
سپاه از دوسو درهم آویختند
بدان شورش اندر میان سپاه
بیفتاد از دست ایرانیان
گرامی بدید آندرفش چونیل
فروید آمد بر گرفتش ز خاک
چو او را بدیدند گردان چین
از آن خاک برداشت و بسترد و برد
بگردش ز هرسو همی ناختند
درفش فریدون بدندان گرفت
سراجم کارش بگشتند زار

چنانکه دیده شد، دقیقی با مترجم پیش از او عبارت متن را که گوید (درفش فیروزان را بدندان گرفته و بدو دست کارزار کرد) غلط فهمیده و دست گرامی را بریده دانسته و سبب گرفتن درفش را بدندان دلیل دست نداشتن او شمرده است!

(**) متن: نامخواست از هزارانش - و این غلط است و هزاران جزء نام این شخص است

(***) پیروزان در شعر دقیقی فروزنده شده است.

پورجاماسپ - این درفش بیروزان را، چه اگر زنده بنزد کشتاسپ شاه رسم گویم که تو چگونه دلیرانه کارزار کرده.

پس بستور اسپ فراز افکند و دشمن همی کشد تا بداند جای رسد که یل اسپندیار گرد کارزار کند. اسپندیار چونکه بستور را بیند آن بزرگ سپاه ایران به بستور وا گذاشته و خود بر کوه سرنازد، و ارژاسپ را با دوازده بیورسپاه از کوه سرزده و بدشت ریزد، آنگاه اسپندیار زدن و کشتن [دشمنان را] بگرامی گرداندازد^۱ و گرامی کرد آنان را زده و کشته و به بستور اندازد و هر آینه در زمانی نگذرد که از اوشان^۲ (هیونان) هیچ زنده باز نماند^۳. بجز آن یک تن ارژاسپ هیونان خدای.

ارژاسپ را نیز یل اسپندیار گرفته و یکدست و یکپای و یک گوش وی را بریده سپس یک چشم او را با آتش سوخته و کور سازد^۴. پس او را به دم بریده خری نشانیده و گوید که: شو و بگویی که چه دیدی از دست من یل اسپندیار، تا هیونان دانند که چه رفته و چه بوده است در این روز فروردین اندر اژدهائی رزم کشتاسبان،

۱ - اصل بجای این لغت (سپوزد) آمده است، سیوختن و سپوزیدن در اصل بمعنی انداختن و فرومالیدن و سپردن بیای و معانی نظیر اینهاست که در هر موردی تفاوتی پیدا میکند، و این لغت بهمین معانی در بهلوی بسیار آمده و بمعنی دیگر که بعدها در ادبیات دیده شده نیامده است و پیداست که استعمال بعدی آن استعمال مجاز است. مراد از متن آنست که اسپندیار و گرامی و بستور نوبت بنوبت دشمن را زده و تار و مار میکرده اند.

۲ - گدا، و در بهلوی (ایشان) دیده نمیشود و در همه جا اوشان با او بیاء است و صحیح هم اوشان است و ایشان لغت (دری) است و مخفف (اوشان) است، و هنوز هم در برخی از لهجهای ایرانی این استعمال جاریست.

۳ - در اصل با بیاء تاکید است و هزارشان. لهوعل براله کترونت، میباشد که بهلوی آن: ایاژاونی ماند. و فارسی دری آن: باز به نه ماند - است و هر چند کلمه (او) بفتح الف غالباً در لفظ دری با کلمه (بر) تطبیق میگردد، لیکن در سر افعال شکی نیست که با (بیاء) تاکید دری که آنرا در فرهنگها و دستورها (بیاء زینت) خوانده اند، مطابقت مینماید و این کلمه در بهلوی و دری همه جا افاده معنی تاکید میکند.

۴ - در این مورد هم دقیقی یا مترجم بیش از او اشتباه بزرگی مرتکب شده و از عبارت متن تصور کرده است که بعد از جنگ آتش افروخته و تن دشمنان را سوخته اند، چنانکه گوید: بکشتند از آن نامداران بسی
نماند از بزرگان ایشان کسی

فرجام یافت به درود و شادی و رامش .

بهشت بهره باد گشتاسپ پور لهراسپ و نیز زریر و بستور و سپندیاز و
همچنین فرشاورد گشتاسپان^۱ و گرامی گرد پور جاماسپ و پات خسرو پات کيسو

گو ناموز با سران سیاه بیامد بدیدار آن رزمگاه
همی آتش تیز افروختند تن دشمن از کین دل سوختند

و بدیهی است که این اشتباه بعدها پیدا شده و ماخوذ از عبارت متن یه‌اوی است والا محالست گشتاسپ که تازه دین زردشت را پذیرفته برخلاف صریح اوامر دینی که پاك نگاهداشتن عنصر آتش باشد حاضر شود اجساد (و باصطلاح خودشان : نساومردار) را در آتش افکند و نعش کشتگان دشمن را از کین دل بسوزد، خاصه که این نسبت با مردانگی و اخلاق مردم باستان هم سازش ندارد، و در تمام شاهنامه نیز چنین عملی از سیاه ابران سرزده است که بگوئیم در اینجا شاعر از جای دیگر داستانها تقلید کرده است - سوختن نعش اموات با سوزانیدن حیوان یا انسان در آتش میان غالب ملل متداول بوده و هندویان تا امروز هم نعش مردار خویش را با نش ميسوزانند - روسها در قرون وسطی اموات خود را با آتش میانداخته اند - ابوبکر یکی از مردان را در مدینه بقماط پیچیده و او را زنده در آتش افکند زبرا سوزاندن مردم زنده در میان ملل سامی و فنیقی از اقدام ازمنه مرسوم بوده و در کارناز (قرطاجنه) قربانی دختران جوان و اطفال در پیشگاه بت معبود یکی از عاداتی بوده است که عاقبت از طرف ایرانیان پس از فتح مصر در عهد هخامنشی این عادت قبیح نهی و موقوف گردید . همچنین بعد از اسلام در شبهای جشن سده بامر امراء و پادشاهان ترك یا دیلم حیوانات زنده را برای تفریح و نظاره مردم آتش مزده اند ولی معلوم است که این عادات ربطی با ایرانیان نداشته و از تأثیر اسلام بوده است که آنها هم چنانکه گفتیم از ملل سامی دیگر اخذ کرده بودند و آتش زدن بنعش زنده یا مرده از روی خشم و کین در ادوار اسلامی تا زمان نادر شاه و بلکه تا سی سال پیش هم در ایران دیده میشد - در اروپا هم این عادت از تأثیرات نژاد سامی و دین مسیحی که دینی سامی بوده است شبع یافته و امروز هم در یاره ای شهرهای اروپا بعضی مردم وصیت میکنند که نعش آنان را بوسیله (کره ما نوار) که نوعی کوره الکتریکی است بسوزانند اما در ایران قدیم نظر بدانکه پاك نگاهداشتن عناصر چهارگانه (چار آخشبیجان) از واجبات و ضروریات اولی دین مزدیسنان بوده محال مینموده است که نعش را در آتش که از پاکترین عناصر است بیفکنند و همانطور که گفتیم این شعرهای دقیقی مربوط بکج فهمی مترجم و با تصورات عصری گوینده بوده است .

۱ - اصل . گاماسیان - و چون قبلا گفته است که (فرشاورد) پسر گشتاسپ شاه است شکی نیست که اینجا اشتباه رو داده است . گشتاسیان ، یعنی : پسر گشتاسپ و این الف و نون مانند الف و نون در یادگار زریران ، الف و نون نسبت است چون اردشیر پایکان یعنی پسر پایک .

که درین کتاب خود نام برده^۱ شده اند و همه و سپورکان، گوان، ایرختاران^۲ جایگاهشان و آلاباد به بهشت بامی در روشنائی بی گران و نشیمن مقدسان^۳. [و نیز] همیشه افزون باد و انوشه روان باد دین پناه که [این نامه] نوشت (و) شاد و پیروز باد و شادان زاد و ورود دارد. فرخ باد تاهزاران سالیان و در آن جهان عاقبت بخیر^۴ آزادمان و خانمان (اورا) همه چیزی افزون باد.....^۵

آننگه او بخواند [این] فرخ نوشته را بخوشی و شادی رستم مهربان را نام برد و یاد کند، زیرا او این نوشته را استنساخ کرده بود، و من خادم دین مهربان کیخسرو [از روی آن نسخه آنرا] نوشت. هر که بخواند و مارا به نیکنامی یاد کند درین گیتی به نندرستی آباد و پس از درگذشتن جایش نشیمن مقدسان باد. و نیز گویم از فرزندان دینی که نویسنده من بودند [که] اندرین گیتی آباد و بهدینان پیروز باشند. کمترین مخلوق^۱.

۱- اصل: خود برد نام و (خود برد) سرهم نوشته شده و نیز ممکن است اصل (هوارد بمعنی) نیک برده شده باشد.

۲- کذا. و آقای بهرام گور چنین خوانده و آنرا (شکست دهندگان) معنی کرده است و جمله بعد ازین کلمه چنین است: ایرختاران کاسیه اویر بواد به وهشت بامیک...
۳- اصل: ورژاوند، بمعنی مقدس.

۴- اصل: فرش کرت، ترش کرت بفتح اول و کسر تانی و سکون شین منضم بافت (کرد) و فرش کرتی بمعنی عاقبت بخیر و عاقبت بخیری و توشه آخرت است.

۵- اینجا عبارتی است چنین: ابغ تان خوت او رمیت زیر (ز کل نر؟)، که فارسی آن چنین میشود: که تان (و یا: تا) خود برافکنند (آرامد - رید؟) زیر (نر؟) ... و من از آن چیزی نفهمیدم!

۶- این جمله از (و نیز گویم...) تا اینجا عقیده حقیر قدری پریشان و درهم است خاصه قسمت اخیر آن که ما آنرا (کمترین مخلوق) ترجمه کردیم در اصل: سری تر یزدمدام- بیشتر رانده نربن خلق میباشد، و این جمله در صورت صحت نفرینی است و با مقدماتش سازش ندارد بنا بر این میتوان تصور کرد که این جمله عیناهمان باشد که امروز هم در پایان نامها و رتعاها مینویسند: اقل عبادالله یا - العبدالجانی یا - حقیر سراپا تقصیر یا - اقل خلق الله یا - کمینه و غیره و غیره... و نیز میتوان پنداشت که مگر قسمت اول این کلمه همان کلمه معروف هزارش باشد که اصل آن

پیروزا باد دادار هورمزد، نماز برزردشت سپیتمان که این دین بهی ویژه مزدیسنان آورد و رواج کرد بیاری گشتاسب شاه وزیر و اسفندیار. **انتهی**

این بود ترجمه یادگار زیروان که بنظر خوانندگان رسید - درخاتمه لازم است اشاره شود که از اختلافهای آشکاری که بین این رساله با اشعار دقیقی بنظر میرسد که شمه‌ای از آن در حواشی ذکر شد، يك مطالب دیگر که در مقدمه اشاره شده بود تأیید میشود و آن این است که بی شك اصل رساله بزرگتر و بیشتر ازین بوده است که امروز بدست ما رسیده و با وجود اصراری که نویسندگان ایران قبل از اسلام در صنعت ایجاز و اختصار داشته‌اند، باز هم مشکل است باور کنیم که چنین حماسه ملی و داستان مؤثر و دلسوز و پرافتخوری بدین اختصار برشته تدوین و تألیف کشیده شده باشد و حقیر گمان میکند این نامه که بنظم و نثر بوده زیادتر ازین و تا حدی زیادات و توصیفات مندرج در اشعار دقیقی را هم در بر داشته‌است ولی بر طبق عادتی که درین مملکت راجح است و از مطالعه نسخهای خطی مانند تاریخ باهمی و جوامع الحکایات عوفی و غیره آرمعنی تأیید میشود بتدریج و رفته رفته در طی زمان شاخ و برگهای آن ریخته و خلاصه هسته‌ای از آن برجای مانده‌است، خاصه وقتی می بینیم که دقیقی در ضمن نام شاهزادگان گشتاسب اسامی دیگری را هم برده‌است که درین رساله نیست مانند (اردشیر) و (نیوزار) و (شبرو) و (شیدسپ) چنانکه گوید:

(سلیانر) یا (سربانر) و بمعنی (بدتر) است، و کلمه بعد از آن در متن (یزدم) بفتح اول و تانی و ضم ثالث با میم (افعل النفعیل) بهاوی بمعنی (رانده ترین) و کلمه آخر (دا) بمعنی مخلوق و بالجمله معنای آن: (بدتر رانده ترین خاق) باشد - بای نحوکان چه بمعنی اخیر و چه بمعنی تصویری سابق تفاوتی در حاصل معنی این جمله نیست و چون با جمله قبل تناسب ندارد شاید حدس ما صحیح و این جمله از انواع خفض جناح باشد -

۱- در مقدمه این جمیع درود نوشته شده (پیروز و پیروزی بواد) و لفظ (پیروزی) با باء آخر مجهول در موارد اسامی خاص استعمال می شده از آن جمله بر روی سکه (پیروز ساسانی) باین شکل با باء محقق با خراسم رسم شده است و نیز نگین‌هایی بنام پیروز دیده شده که با باء موصوف نوشته‌اند و در متون بهاوی نیز بهمین املا بنظر رسید. معذک معنی آن در این مورد روشن نیست.

بیامد نخست آن سوار هژیر	بس شهریار جهان (اردشیر)
.....
بیامد پس آزاده شیرو چو گرد	دلش گشته بر خون و رخساره زرد
.....
بیامد پشش باز (شیدسپ شاه)	که مانده شاه بد همچو ماه
بگفتا کداهست (کهرم) سترگ	کجا پیکرش پیکر ببر و گرگ
.....
بیامد پس او گزیده سوار	بس شهریار جهان نیوزار

و نیز در ضمن نام ترکان چین اسامی مانند (گرگسار) و (کهرم) در اشعار دقیقی آمده که در این رساله نیست و این اضافات که محققاً از اختراعات شاعر نیست و مورد اشتباه در ترجمه مثل سایر موارد نیز نمی باشد، مدائن می دارد که اصل رساله بهاوی (یادگار زریران) ازین کسه امروز در دست است زیادتر بوده و جاهائی که عبارات پیچیده و مغشوش بنظر می رسد همان جاهائی است که این افتادگیها از آن بوجود آمده است.

اما در موضوع شعر داشتن این رساله : این معنی را از روی جمله بندیهاییکه نه بر طبق قاعده نثر بهاوی تقدیم و تأخیر در سیاق عبارات پیدا میشود ، حدس زده ام از آنجمله میدانیم که در فارسی خواه بهاوی و خواه دری همیشه افعال خاصه افعال متعدی در آخر جمله در می آید و همچنین در مبتدا و خبر همواره مبتداء مقدم بر-نبر است ، ولی درین رساله جاهائیکه باید نثر باشد بیکی سیاق و مطابق قواعد است اما بعضی جاها مانند : پاسخ (گشتاسپ) بنامه (ارجاسپ) ، و نوحه گری (بستور) بر سر مرده (زریر) و مذاکراتیکه (گشتاسپ) و خود (بستور) و (گرامی) بابتور میکنند که : « مبدا هیونان اورا هم مانند پدر بکشند و دو نام در کنند » و نیز خطائیکه (اسفندیار) در آخر رساله با (ارجاسپ) کرده و اورا روانه مینماید و موارد دیگر - و خلاصه جملات خطاییه ای که مثل (ترجیع بند) مکرر میشود یا مواقع برجسته داستان مانند نامه گشتاسپ و سایر خطابهائی که اشاره شد ، همه بشعر بوده و از خلاف قاعده

بودن آن عبارات و تکرار و برخی جملات و مضامین حساس آنها این مدعی ثابت می‌شود و با اندک مطالعه و تتبع در کتب بهلوی و حتی همین کتاب جای تردید باقی نمی‌ماند که این کتاب بنظم و اثر تحریر یافته بوده است و امروز بسبب اغتشاش عبارات آن که در طول زمان حادث گشته شعرها قدری منحرف شده است، و ما این معنی را در مقاله دیگری که مربوط بمطابقه جزء جزء این رساله با اشعار دقیقی است، مفصل تر شرح داده و در باب تقطیع اشعار حدسهائی که زده ایم خواهیم نگاشت.

خلاصه احصائیه معارفی

دولت ترکیه در ظرف ده سال تحصیلی

۱۸ سال تحصیلی ۱۹۲۳-۲۴

عده معالین	عده شاگردان	عده مدارس
۱۲۴۳۷	۳۵۸۵۴۸	۵۰۶۲

۱۸ سال تحصیلی ۱۹۳۳-۳۴

عده معالین	عده شاگردان	عده مدارس
۱۸۸۰۶	۶۵۶۷۳۲	۶۶۰۲

عده اکابر که از سال ۲۸-۲۹ تا ۳۳-۳۴ برای فرا گرفتن حروف لاتین

بمدرسه رفته اند:

مرد ۹۱۸۲۷۲ زن ۳۶۹۷۲۷ جم ۱۲۸۷۹۹۹

۱۰۲

۴۱۹۰۵۶

۹۳۳۵۴۹

۴۶۱۵۱

۹۷۹۷۰۰

۹۶۱۱۸۱

زن ۳۶۹۷۲۷

مرد ۹۱۸۲۷۲

عده کتابخانه های دولتی و عمومی در سال ۱۳۳۴

« کتب

« مراجعه کنندگان مرد

« « « زن

جمع

عده کتبی که در مدارس دولتی و غیره یافت میشود